

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

عرض شد که مرحوم استاد قدس سره در ارشاد الطالب فرمودند که روایت عروهی بارقی از روایات خاصه‌ای نیست که بشود در آن ترک استفصال را جاری کرد تا ما نحن فیه را شامل بشود. اما روایت قیس و صحیح‌ه‌ی محمد بن قیس بله، آن این صلاحیت را دارد فلذاست که ما می‌توانیم به این روایت مبارکه استدلال بکنیم برای صحت معاطاتی که فضول انجام داده است.

و حاصل بیان ایشان این شد که در مورد روایت عروهی بارقی چون خود عروه متوجه بوده که کارش فضولی هست در بیع ثانی و اشتراء ثالث، چون می‌دانسته که کارش فضولی هست پس بنابراین شاید مسئله هم بلد بوده و می‌دانسته که باید فضولی به لفظ بیع را انجام بدهد یا اشتراء را انجام بدهد تا بعد قابلیت اجازه داشته باشد. ولی اگر به معاطات انجام بدهد قابلیت اجازه ندارد.

بنابراین حمل فعل مسلم را بر صحت باید کرد و معامله‌ای که انجام داده بگوییم معامله‌ی صحیحی بوده و کار صحیحی انجام داده پس دیگر نوبت به این که حضرت استفصال کنند از آن باقی نمی‌ماند وقتی که حمل بر صحت می‌شود دیگر استفصال معنا ندارد استفسار در جایی است که ذو احتمالین باشد. مثل این که می‌آید خدمت امام علیه السلام می‌پرسد من این مقدار رطل آب دارم این کر هست یا نه؟ خب رطل مدنی داریم عراقی داریم وزن‌های آن‌ها با هم فرق می‌کند حجم آن‌ها با هم فرق می‌کند. این جا جای این است که امام علیه السلام سؤال کنند خب این رطل شما عراقی بود یا مدنی بود؟ این جا جای ترک استفسار است. اما جایی که نه دیگری ذو وجهین نیست و لو لإصالة الصحة، این جا دیگر جای ترک استفصال نیست.

پس بنابراین نمی‌توانیم بگوییم امام فرمودند بارک الله فی صفقة یمینک، چه این معاملاتی که انجام دادی به لفظ کرده باشی چه به معاطات. این اطلاق را نمی‌توانیم از آن استفاده بکنیم به ترک استفصال. اما در روایت محمد بن قیس بله. چون جناب مشتری که سید ثانی آن جاریه باشد این اطلاع از این نداشته که این بایع که ابن آن مولای اول هست این را دارد فضولاً می‌فروشد. نه، دارد امه‌ای را، کنیزی را دارد می‌فروشد مثل بقیه‌ی

فروشنندگان و ظاهر آن این است که مال خودش هست. ید دارد ید هم ظاهرش این است که دارد می‌آید می‌فروشد مال خودش است.

پس بنابراین از ناحیه مشتری در آنجا ما امری نداریم که معین کند که او به لفظ انجام داده محتمل هست به لفظ انجام داده باشد محتمل هست که به فعل انجام داده باشد. و امام علیه السلام بدون استفسار از این که خب تو مشتری چه جوری خریدی؟ به لفظ انشاء اشتراء کردی یا به فعل انشاء اشتراء کردی؟ فرمودند که بجهی او را هم بگیر تا او انفاذ کند بیع شما را. پس بنابراین معلوم می‌شود که چه به فعل باشد و چه به لفظ باشد فضولی این جا قابل تصحیح بالاجازه و صحت فعلیه پیدا کردم بالاجازه را قابلیت این جهت را دارد.

خب کسی ممکن است در این جا این شبهه به ذهنش بیاید که در این جا ما جای اصالة الصحة را داریم از باب این که خود بایع که پسر آن سید باشد وقتی فروخته است خب خود او که می‌داند که فضولی هست پس بنابراین جوری این معامله را من طرف نفسش و او منعقد کرده که بعد قابل اجازه باشد و لعل او می‌دانسته فلذاست که از مشتری ممکن است تقاضا کرده باشد که شما بگو قبلت. نه این که همین جور پول را به من بدهی به عنوان دادن پول بخواهی انشاء قبول بکنی و اقباض پول بخواهی انشاء قبول بکنی، نه بگو قبلت و به این لحاظ ...

پس بنابراین می‌گوییم این معامله که از، این بیع که از آن پسر سر زده است ان شاء الله صحیح بوده و ممکن است که کسی این حرف را بزند. پس اصالة الصحة در این جا هم جاری می‌شود از این باب.

از این کلام دو تا جواب ممکن است داده بشود. جواب اول این است که این پسر معلوم است پسر لالابالی‌ای بوده چون فرق است بین این که یک کسی فرش را می‌فروشد، ماشین می‌فروشد. یک وقت یک کسی کنیز می‌فروشد. کنیز مورد استیلا واقع می‌شود، تصرف استیلادی در او می‌شود. این دارد به او می‌فروشد به او هم خبر نداده که این فضولی هست. خب خود همین که خبر نداده که این معامله فضولی هست پس قبل از این که پدر بیاید اجازه بکند آمده این مرأه را تملیک او کرده و فروخته به او و می‌داند که خب این بچه‌دار خواهد شد. و از کسی بچه‌دار خواهد شد که مالک او واقعاً نیست. پس بنابراین این کار او نشان می‌دهد که آدم لالابالی‌ای بوده و به این چیزها خیلی اهمیت نمی‌داده. و اصالة الصحة در فعل آدم متهم جاری نیست. مثلاً کسی که کارش دزدی هست معمولاً ماشین می‌دزدد. حالا اگر آمد یک ماشینی فروخت آیا این جا اصالة الصحة جاری هست عده‌ای گفتند نه. کسی که متهم است به این که این سارق است اموال دیگران را غصب می‌کند می‌آید می‌فروشد این متهم است، اصالة الصحة در او جاری نمی‌شود. اگر این را بگوییم بله. پس این جا اصالة الصحة جاری نمی‌شود. در فعل او هم جاری نمی‌شود یعنی در فعل او هم جاری نمی‌شود یعنی در فعل بایع که این فرزند باشد. بنابراین محتمل

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظله

تاریخ 1401/07/26

موضوع: بیع فضولی

است که نه این همان جوری که این نیست به این ممکن است استیلا کند این را با این که زن خودش نیست مرأی خودش نیست ما ملکت ایمانهم او نیست کنیز او نیست استیلا کند چطور به این اهمیت نداده ممکن است که در آن کارش هم اهمیت ندهد. آن که دیگر آسان تر از این است که بگوید بگو قبلت. به یک کسی گفتند که داشت کار فحشایی در مسجد انجام می داد اما آب دهانش را بیرون مسجد می ریخت گفتند چرا؟ می گفت برای این که این مکروه است. می گوید کار حرام مسلم را داری در مسجد انجام می دهی ولی برای ... حالا این مرأی را بدون این که ملک او باشد و واقعاً به او منتقل شده باشد این را تحویل او می دهد و می داند که تا بابایش اجازه نکند ملک او نمی شود این هم می خواهد استیلا کند این اهمیت نمی دهد اما بخاطر قبلت که بعداً اگر خواست بیاید اهمیت می دهد.

س:

ج: حالا این مطالب دیگر حل شده است در محل خودش که آن جا استدلال شده این ها احتمالات حل شده است در آن جا. که ظاهر کلام این است که نه.

س:

ج: اگر برای امام ثابت نبود که این حرف ها را نمی زدند که برو بچه اش را بگیر، فلان کن، تا آن اذن بدهد.

س:

ج: ما به همین مقام اثبات کاری داریم به ثبوت کار نداریم.

س:

ج: کی لاابالی بوده؟ پسر را داریم می گوئیم لاابالی بوده. بله می دانیم لاابالی بوده برای چی؟ برای این که می دانیم مال بابای او هست.

س:

ج: چرا می فهمیم لاابالی بوده چون نگفته، چون می داند که مال بابای خودش هست.

س:

ج: ما که نمی گوئیم دلیل و بینة داریم. فرض ... حالا دیگر ...

این جا از این روایت استفاده می شود که آمدند خدمت امیرالمؤمنین سلام الله علیه می گوید آقا این پسر من، کنیز من را برداشته فروخته بدون اذن من، خب حضرت فرمودند چکار کن، آن هم که آمده خریده آن هم استولدها، بچه دار شده از او. خب حضرت این جا چی فرمودند؟ فرمودند توی بابا هم کنیز را برو بردار و هم بچه را بگیر.

او آمد خدمت امیرالمؤمنین گفت آقا این بچه‌ی من هست این برداشته، حضرت فرمود خب تو هم بچه‌ی او را بگیر. بچه‌ی او را گرو بگیر. بعد وقتی می‌آید می‌گوید که بچه‌ی من را آزاد کن، تو هم بگو بچه‌ی من را آزاد کن تا من هم بچه‌ی تو را آزاد کنم. بعد حضرت فرمودند این برای این است که باعث بشود که بیع تو را انفاذ کند. پس بنابراین در ظاهر این مطلب چی هست؟ الان ظاهر این قضیه‌ای که دارد نقل می‌شود و حضرت سلام‌الله علیه در این جا این جور قضاوت فرمودند بحسب این روایت، این است که بله دارد فرض می‌شود در این روایت، و حضرت هم طبق همین فرض دارند حکم می‌فرمایند ما طبق همین ظاهری که حضرت طبق آن حکم فرمودند داریم حرف می‌زنیم. می‌گوییم خب این فرزند پس معلوم می‌شود آدم لالابالی‌ای بوده چون با این که می‌دانسته کنیز بابای خودش هست آمده مرأه را فروخته به این مرد. و حال این که او هم می‌داند یستولدها. نسبت به این امری که اهتمام متشرعه و شارع و حتی عرف بر آن هست اهمیت نداده حالا به قبلت آن می‌آید اهمیت می‌دهد که بعداً اگر بابای من آمد اجازه کرد بیع درست باشد؟ فلذاست که احتمال این که اصالة الصحة در آن جاری نکنیم نیست چون آدم متهمی است و آدمی است که لالابالی است در این جا. این یک.

س:

ج: پس اگر بخواهیم از اصالة الصحة پیش بیایم این اشکال است.

جواب دوم این است که ما نسبت به مشتری که بالاخره دو احتمال وجود دارد نسبت به مشتری ... اصالة الصحة که هر کسی برای فعل خودش است. آن بیعش درست بوده، اقدام به بیعش درست بوده اقدام به کل معامله که نکرده که. معامله دو جزء دارد یک بخشی از این صادر می‌شود یک بخشی از مشتری صادر می‌شود. اصالة الصحة در فعل آن این است که آن ما یتعلّق به از این مرکّب درست انجام داده. ما یتعلّق بالمشتری؛ آن هم درست است اگر مورد اصالة الصحة در آن جاری بشود یعنی ما یتعلّق به درست انجام داده. بنابراین فرمایش استاد می‌آید می‌گوید چی؟ می‌فرماید این مشتری بالاخره خریده دیگر، او هم که اطلاع نداشته پس در فعل او قهراً محتمل الوجهین هست. با این که فعل او محتمل الوجهین است پس امام فرموده که اشکال ندارد. حالا شما اگر دلتان می‌خواهد و بگویید که آن هم لالابالی بوده محتمل الوجهین است توی فعل او هم خب امام باز استفسالی فرمودند تفصیلی ندادند. بنابراین استدلال به روایت صحیحیه‌ی محمد بن قیس این لا یخلو من قوه که استاد فرمودند.

وجه دیگری که وجه پنجم می‌شود، محقق نائینی قدس سره اقامه فرموده است کلام محقق نائینی علی ما فهمنا من عبارات ایشان در منیة الطالب این است چند تا مقدمه دارد.

مقدمه‌ی اولی این است که ما اگر بیع فضولی را تصحیح می‌کنیم بخاطر این است که با اجازه آن معامله استناد به اصیل پیدا می‌کند به مالک پیدا می‌کند. وقتی استناد به مالک پیدا کرد می‌شود بیعه، تجارت، اجارته، صلحه، مشمول ادله و اطلاقات می‌شود. که فرموده «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، 275) یعنی أحلّ الله بیعکم. أحلّ الله تجارتکم و و و هکذا. این مقدمه‌ی اولی که تصحیح معاملات فضولیه بعد الاجازه و لحوق الاجازه وجه آن این است که با اجازه آن معامله استناد پیدا می‌کند به مالک اصیل یا مالک هم این‌جا مقصود فقط مالک بالمعنی الاخص نیست یعنی کسی که در اختیارش هست این معامله. حالا مالک باشد ولی باشد وصی باشد یا هر چی. این معامله‌ی او می‌شود وقتی معامله‌ی او شد مشمول ادله می‌شود چون از آن طرف هم «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی أحلّ الله بیع شما. تجارت شما، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، 1) اوفوا بعقودکم معنای آن هست نه عقد دیگران، هر کسی عقد خودش را، بیع خودش را. من که به بیع دیگران کاری ندارم. بیع او را من می‌خواهم حلال باشد برای من. پس این‌ها به این قرینه گفتند یعنی بیعکم، تجارتکم و و و. این مقدمه‌ی اولی.

مقدمه‌ی ثانیه در کلام ایشان این است که در جایی که با لفظ معامله انجام می‌شود و انشاء می‌شود در حقیقت دو چیز در عالم تحقق پیدا می‌کند. یکی الفاظی است که کیف مسموع است از این آقای بایع یا از مشتری سر می‌زند. که این فعل اوست، کار اوست می‌گوییم تلفظ، تنطق، عقد، باع، این کار اوست. با این کار او یک امر اعتباری هم در خارج در عالم اعتبار تحقق پیدا می‌کند که از آن تعبیر می‌کنیم به اسم مصدر، می‌گوییم بیع هم محقق شد. آن الفاظ متصرم هست و از بین می‌رود اما این ما یتولّد منه که این عنوان بیع باشد عنوان عقد باشد این پایدار است. مگر این‌که اعمال خیار بشود فسخ بشود یا اقاله بشود و امثال ذلک و الا همین‌طور این بیع، بیع اسم مصدری نه بیع مصدری، آن فروختن، آن خریدن با لفظ؛ آن تمام شد. اما به برکت آن یتولّد از روی عنوان بیع به عنوان اسم مصدری این وجود دارد. این عنوان بیعی که وجود دارد فلذا شاهد آن هم این است که بعداً اعمال خیار می‌شود. شما می‌گویید فسخ البیع، کدام را فسخ می‌کنید؟ آن الفاظ را؟ آن‌که تمام شده نیست که. این می‌گویید فسخ البیع حالا بالخیار، بإعمال الخیار یا به توافق در باب اقاله، پس یک چیزی در عرف عقلاء در عرف شرع وجود دارد که آن بیع باشد.

مقدمه‌ی سوم این است که این چیزی که وجود دارد با اجازه‌ی مالک اصیل در این‌جا هم استناد به مالک پیدا می‌کند. همین‌که وجود دارد و این یک چیزی است چون یک امر اعتباری است، فعل کسی نیست، فعل شخصی

نیست این یک امری است که تحقق در خارج دارد. حالا اگر شما گفتید من این را قبول دارم همین می شود مال شما. استناد به شما پیدا می کند. می شود بیع شما. اجاره ی شما و هکذا بقیه ی معاملات.

پس در آن جایی که به لفظ باشد این چنینی هست اما در جایی که با معاطات باشد حقیقت معاطات چی هست؟ یک فعل خارجی، اعطاء است، اقباض است. این دفتر را برمی دارد این جور اقباض می کند به مشتری ای که می خواهد بخرد. ایشان می فرمایند که خب این اقباض که دارد می کند این فعل است. از این فعل آیا یک چیزی در عالم درست می شود این مصدر است دیگر، خودش اعطاء هست، اقباض هست. از این هم بله یک اسم مصدری درست می شود. و آن در اقباض قبض درست می شود، در اعطاء عطا درست می شود. این درست است. اما این اسم مصدر با خود مصدر، با خود این که اقباض است اتحاد دارند عین هم هستند. چیز جدایی از آن نیست. آن جا آن بیع غیر از بعثت هست. این جا آن عطاء، آن قبض که اسم مصدر است این عین همان فعل قبض، اقباض و اعطاء هست نه چیز جدای از آن. وقتی عین آن شد... البته این در اعتبار عقلاء این اقباض همین طور کأنّ ادامه دارد فلذا بعداً می تواند فسخ کند می تواند اقاله کند. نکته ی مهم این جاست. خوب دقت کنید این جا را چه جور من عرض می کنم. اما علی ای حال و لو این فعل او در عالم اعتبار عقلائی فعل او ادامه دارد اما فعل شخص قابل استناد به دیگری، به فاعل دیگری نیست. مگر این که آن فعل را بر اساس وکالت انجام داده باشد. اگر بر اساس وکالت کسی فعلی را انجام داد، این بله به موکل اسناد داده می شود ولی باب اجازه که باب وکالت نیست آن جا قبل از تحقق فعل است وکالت می دهد آن شخص وکیل می رود به عنوان موکل این کار را انجام می دهد. خب می گوئیم استناد به موکل پیدا می کند. اما این جا یک فعلی را انجام داده اصلاً مالک اصلی خیر نداشته، اجازه که می کند این اجازه لا تصلح لاین که این فعل دیگری بشود فعل این و اجازه لا تنقلب ما وقع را از آن که واقع شده، آن فعل او بوده اقباض او بوده اعطاء او بوده کار او بوده. عملی بوده که از او دارد سر می زند. این اعطاء خارجی، فیزیکی. این قابلیت استناد ندارد دیگر با اجازه به دیگری. چون ندارد پس بیعه نمی شود، عقده نمی شود.

فلذاست ایشان می فرمایند که بیع اگر بخواهد استناد به شخص پیدا بکند راه آن این است که یا ماده به هیئت انشاء بشود، کجا ماده به هیئت انشاء می شود؟ آن جایی که به لفظ باشد. می گوید بعثت، ماده چی هست؟ بیع است. هیئت آن هیئت ماضی است که با این وقتی می گوئیم بعثت با این هیئت فعل ماضی در حقیقت انشاء می کنم و ایجاد می کنم ماده را که آن بیع باشد. می گوئیم أجزت، با این هیئت انشاء می کنم اجاره ای را که ماده ی أجزت هست و هکذا و هکذا، یا این که مالک باید این کار را بکند با فعلش. یا بسبب هیئت ماده انشاء بشود. آن جا

می‌شود حالا اگر مالک است که مالک است اگر مالک هم نیست با اجازه استناد داده می‌شود یا باید حتماً فعل از طرف مالک باشد اگر فعل از طرف غیر مالک شد قابل اجازه نیست. به این معنا که با اجازه تغییری پیدا نمی‌شود. و در معاطات این چنین است.

فلذا ایشان می‌فرماید آن دلیل دومی که می‌گفتند این‌ها من شؤون المالك است معنای درست آن عبارت این است فلذا آن اشکال قبلی هم که کردیم ایشان می‌گویند وارد نیست. آن هم همین را می‌خواهد که توضیح آن همین است. که من شؤون المالك است همین را می‌خواهد بگوید.

پس علی‌ای حال فرمایش ایشان چه شد؟ فرمایش ایشان این شد که چون در باب معاطات فعل صادر شده از بایع یا مشتری، فعل فیزیکی، خارجی، اقباض، اعطاء، این صادر شده از او، اعطاء و اقباض، اسم مصدری که از آن حاصل می‌شود اتحاد دارد با آن فعل، جدای از آن نیست. این فعل قابلیت استناد ندارد چون باب اجازه باب توکیل نیست. کسی خوابیده می‌شود خوابیدن او را به دیگری نسبت داد، خوردن را می‌شود به دیگری نسبت داد راه رفتن را می‌شود به دیگری نسبت داد، فعل او هست دیگر، فعل او را که به دیگری نمی‌شود نسبت داد.

س:

ج: نه این فعل در وعاء اعتبار باقی است. همین جا نکته‌ای است که می‌خواهیم بگوییم آقای نائینی حرف ایشان فهمیده بشود درست که چه می‌خواهد بگوید.

می‌گویند فعل اگر هم چیزی باقی هست فعل دارد باقی هست. ایشان که نمی‌خواهد انکار کند که در مورد بیع معاطاتی خیار است نیست اقاله نیست. پس چی را فسخ می‌کنند؟ این را که نمی‌خواهد انکار کند. فلذاست که بعضی‌ها که عبارت آقای نائینی را مثلاً مختصر کردند و خواستند بگویند ... چون در باب معاطات چیزی باقی نیست. اما در بیع به صیغه چیزی باقی است. فلذا آن جا چیزی باقی است که اجازه به آن تعلّق بگیرد این جا چیزی باقی نیست پس اجازه به چی تعلّق بگیرد؟ نه این کامل نیست فرمایش ایشان. فرمایش ایشان این است که نمی‌خواهد بگوید که این جا آن بیع باقی نیست اما می‌گویند آن بیع کار است فعل است و قبول هم دارد ایشان که همین اقباض به عنوان ثانوی اسم خود همین بیع است. اشتراء هست عنوان ذاتی و اولی آن اقباض است اعطاء هست عنوان ثانوی آن بخاطر این که قصد کرده با این که ملک او بشود می‌شود بیع. می‌شود اشتراء. نمی‌گویند این باقی نیست نمی‌گویند که بیع باقی نیست. اما می‌گویند این چیز باقی قابلیت استناد ندارد. چون فعل است.

س: بیع چیزی غیر از آن الفاظ است؟ آن الفاظ را

ج: نه آنجا ایشان همین..... ببینید آنجا بیع که حاصل می شود غیر از این بعث، اشتریت هست. یک عنوان اعتباری در عالم اعتبار تحقق پیدا می کند. آن بله با اجازه می شود بیعکم.

س:

ج: حالا شما فعلاً در مقام مناقشه هستید؟ یا می خواهید ببینید ایشان چه گفته؟ حالا فعلاً می خواهیم بدانیم که ایشان چه فرموده. چون هم کسانی که تلخیص کردند کلام ایشان را یا اشکال کردند ما می بینیم که نه اشکالها خیلی از آنها به هدف خورده، آن چیزی که آقای نائینی دارد می گوید و یا تقریر کلام آقای نائینی علی ما ینبغی ...

س: اسم مصدر را چرا آثار نمی گیریم؟

ج: اسم مصدر آثار نیست. دست ما نیست که اسم مصدر عبارت است از همان مصدر مع الغض از فعل و فاعل آن.

ببینید عبارت آقای نائینی را هم بخوانیم تا بعد ببینیم اشکالاتی که به ایشان کردند وارد است یا وارد نیست. خب می فرماید که... اولاً که ایشان یک مقدمه ای دارند می گویند اگر معاطات اباحه باشد کذا خواهد شد که حرف آن را هم خوب است که نقل کنم. ایشان می فرماید اگر ما بگوییم معاطات موجب اباحه هست در آن صورت با اجازه اباحه حاصل می شود، نه از باب این که اجازه آن معاطات و اباحه ی قبل را تنفیذ می کند. بلکه بخاطر این است که نفس اجازه ی این چنین کاری اباحه ی مالکیت از طرف مالک خود این تسلیط دیگری است و اباحه است. نه از باب این که این اجازه ی آن فعل است. آن فعل لغو است. خود این مصداق برای اباحه است. و اما گفتیم که معاطات افاده ی ملکیت می کند می فرماید اگر گفتیم افاده ی ملکیت می کند «و أمّا بناءً علی الملک فلأنّ الفعل الواقع من الفضولی لا یُعنون الا بعنوان الاعطاء و تبدیل مکانی» اعطاء به اوست. تبدیل مکانی است. اقباض می کند یعنی این متاع از این جا که کیسه ی خودش باشد یا مغازه ی خودش باشد یا انبار خودش باشد این را منتقل می کند به مشتری. «و أمّا تبدیل طرف الاضافة فمصداقه إمّا ایجاد المادّة بالهیئة و إمّا فعل الملک» یکی از این دو تا. «فإنّه حیث یقع فی مقام البیع و الشراء» فأنّه ضمیر به فعل برمی گردد، این فعل مالک چون واقع می شود در مقام بیع و شراء «یُعنون بالعنوان ثانوی بتبديل طرف الاضافة و بیع» تبدیل طرف اضافه همان بیع بود دیگر. می شود تبدیل طرف اضافه و بیع و امثال ذلکو. «و الفرق بینة و بین القول» اگر گفت بعث با این که این کار را بکند اقباض کند، اعطاء کند چیه؟ «هو أنه یمكن انفکاک حاصل المصدر من المصدر فی الانشاء القولی» آن منفک می شود. «فإذا اجاز المالك و اسنده الی نفسه وقع له» می شود بیعه.

س: حاصل مصدر همان بیع است؟

ج: بیع. «أَحْلَ اللَّهُ الْبَيْعَ» نه بیع کردن. بیع. کتاب البیع.

س: حاصل مصدر ملکیت است.

ج: نه شما حاصل مصدر را اثر دارید معنا می‌کنید. حاصل مصدری که در تعریف اسم مصدر گفته‌اند. یعنی با خوردن چی تحقق پیدا می‌کند؟ فعل خوردن. کاری نداریم از کی سر زده، اصل خوردن. با غُسل چی تحقق پیدا می‌کند؟ غُسل. این غُسل می‌شود حاصل مصدر.

می‌فرماید «فإذا أجاز المالك و أسنده الى نفسه وقع عليه و أمّا الفعل فإسم المصدر منه لا ينفك عن مصدره بمعنى أنّه ليس للإعطاء اسم مصدر غير العطاء» اعطاء مصدر است، عطاء اسم مصدر است. عطا چی هست؟ همین است. عطا همین است دیگر، همین است. یا اقباض اسم مصدر آن چی هست؟ قبض است. خب قبضش همین است دیگر، چیزی دیگر جدا نیست که.

«و هذا لا ينفك عنه و بإجازة المالك (این جاها را دقت کنید) لا ينقلب الفعل عمّا وقع عليه» آن وقت فعل من بود کار من بود حالا با اجازه می‌شود کار او، فعل او؟ نه حالا هم کار من است. اجازه او که کار من را کار او نمی‌کند که. کار فضولی را کار مالک نمی‌کند که. «و نفس الإجازة أيضاً ليست مصداقاً للتملیک» خود این اجازه‌ای که او می‌دهد مثل باب اباحه نیست که ما آن جا گفتیم وقتی می‌گوید أجزتُ خود این اصلاً اباحه کردن است. این جا نفس اجازه که تملیک نیست اجازه کار دیگری هست. می‌فرمایند «و نفس الإجازة ليست مصداقاً للتملیک حتی تكون كإجازة الاباحه و لو كانت كذلك لكانت هي المملکة لا إعطاء الفضولی» اگر هم تازه کسی حالا بیاید بگوید همین اجازه تملیک است خیلی خب پس این مملک می‌شود، نه این که کار فضولی. و شما بخواهید بگویید که بیع فضولی صحیح شد.

خب «و بالجملة یصحّ أن یقال أنّ التبدیل بالفعل و الاباحه» چه تبدیل به فعل و هم‌چنین اباحه این‌ها من وظائف المالك است. «و لا اثر لفعل الغير و اباحته فإنّ فعله الخارجی غیر قابل للاسناد الى غیر فاعله بالإجازة» فعل خارجی آن غیر این قابل نیست برای استناد به غیر کننده‌اش. این فقط مال همان کننده‌ی خودش هست به آن نسبت داده می‌شود نه به غیر کننده بگوییم این درست است که آن کار را انجام نداده این اقباض را نکرده این اعطاء نکرده ولی حالا چون اجازه کرده می‌گوییم أعطی أقبض، اقباض مال او هست اعطاء مال او هست نه. «و ليس حكم الإجازة حكم التوكیل كما لا یخفی» این جواب اشکال مقدر است کأنّه. یک کسی می‌گوید آقا در باب وکالت چه طور می‌گویید که فعل وکیل منسوب به موکل است منتسب به موکل است؟ می‌گوییم بابا اجازه غیر از

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1401/07/26

موضوع: بیع فضولی

باب توکیل است آن جا قبل از این که این فعل را انجام بدهد وکیلش کرده و او می رود به عنوان آن انجام می دهد. اما این جا اصلاً آن کار را خودش انجام داده، فضول بوده حالا این مطلع شده دارد اجازه می کند پس باب اجازه هم غیر باب توکیل است. به این جهت ایشان رضوان الله علیه می فرماید و این تقریبی است که ایشان فرموده است.

حالا بر این بیان ایشان مناقشات عدیده شده است. من الامام، من السید الخوئی، من الاستاد قدس سرهم که حالا ببینیم کدام یک از اشکالات به هدف می خورد یا نمی خورد؟

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.